



یک یاغی بود، یک یاغی هست

من دندان پرسپولیسی ها را با آن گل مسواک زدم!

مسعود دوستی‌پور

Masoud Doostipour

پیراهن شماره ۸ پرسپولیس انگار طلسم شده است. هر کس تن‌اش کند می‌شود یاغی! یکی می‌شود حسین کلانی که با این پیراهن ۶ بار به استقلال گل می‌زند و یکی می‌شود علی کریمی که هنوز هر وقت با پیراهن تراکتور گل می‌زند قرمزهای پایتخت خوشحال می‌شوند، انگار گل او را در ستون گل‌های زده پرسپولیس به شمار می‌آورند! قرمزها آمار ردیف کرده‌اند که تا حالا بازیکنان شماره ۸ پرسپولیس ۱۲ گل به استقلال زده‌اند. حسین کلانی (۶ گل)، علی کریمی (۲ گل)، ناصر محمدخانی، مهدی هاشمی‌نسب، علی انصاریان و حامد کاویانپور هر کدام یک بار با پیراهن شماره ۸ پرسپولیس دروازه استقلال را باز کرده‌اند.

اما حساب مهدی هاشمی‌نسب را باید از بقیه جدا کرد. اگر مجتبی محرمی یک شرور تمام عیار دوست‌داشتنی بود مهدی هاشمی‌نسب یک جنجالی بود. هنوز هم هست. فرقی نمی‌کند دربی قرمز و آبی باشد یا یک مسابقه در زمین چمن مصنوعی بین ستاره‌های چاق قدیمی! او همیشه یک‌پای جنجال است. تکل‌ها و آرنج زدن‌هایش خیلی‌ها را روانه کلینیک‌های فیزیوتراپی کرد. درست مثل چهار گلی که با لباس قرمز به استقلال زد. درست مثل گلی که با لباس استقلال به پرسپولیس زد. گلی که بعد از به ثمر رساندنش از فرط هیجان بیهوش شد! در رزومه فوتبالی مهدی هاشمی‌نسب بازی در تیم‌های مبارزان، پاس، برق شیراز، انتظام، پارس خودرو و کپه داغ عشق آباد دیده می‌شود اما همه چیز با پرسپولیس آغاز شد. مثل اینکه یک آدم در ۲۵ سالگی متولد شود. وقتی در سه دربی پشت سرهم به استقلال گل زد، قرمزها فکر می‌کردند نامش تا ابد در معبد پرسپولیس می‌ماند اما روزگار همیشه برگ‌های تازه‌ای در آستینش دارد. می‌گفت عاشق مجتبی محرمی است برای همین شماره ۸ را دوست دارد. شاید این ژن و شماره مشترک باعث شده مثل هم صریح و رُک باشند. در حالی که خیلی از بازیکنان که از یک کیلومتری بوی سیگار و قلیان می‌دهند، قسم

می‌خورند و می‌گویند حاضرند استشهد محلی بیاورند که پاک! هستند، هاشمی‌نسب می‌گوید از ۱۴ سالگی سیگار می‌کشد! «زمانی که در اوج بودم و برای پرسپولیس و تیم ملی بازی می‌کردم، تصمیم گرفتم سیگار نکشم و یک ماه روی تصمیمم ایستادم اما دیدم نفسم در نمی‌آید! و نمی‌توانم خوب بدوم، شاید فکر کنید دارم شوخی می‌کنم اما عین واقعیت است چون از سن کم سیگار کشیده بودم، بدنم عادت کرده بود! و نکشیدن باعث تحلیل قوای جسمی و ذهنی‌ام شده بود! همه می‌دانستند. گفتم که فقط من نبودم. از من فوتبال می‌خواستند که برای‌شان بازی می‌کردم چون سیگاری بودم ۲، ۳ برابر بازیکنان غیرسیگاری تمرین می‌کردم که جلوی‌شان کم نیاورم و خدا و کیلی از خیلی‌هایشان بیشتر می‌دویدم و سرت‌ر بودم!»

گاهی اوقات زیادی رُک می‌شود. به همه کس و همه چیز گیر می‌دهد. از «بلازویچ یک خائن سیاهکار بود» تا بازیکن دو رگه‌ای که فقط توی مردمک چشم‌اش را تاتو نکرده است! از کفاشیان تا علی کریمی! او می‌تواند به همه حمله کند و حرفش را پس نگیرد، درست مثل زمانی که در روزنامه‌ها

می‌خواند. درست مثل حالا که برای قرمزها کری می‌خواند. پیوستن او از پرسپولیس به استقلال را به این ربط دادند که «پروین دوست نداشت بازیکنی از خودش محبوب‌تر توی پرسپولیس باشه!» به اینکه «هاشمی‌نسب از بچگی استقلالی بود!» به اینکه «پول خوبی بهش دادن استقلالی‌ها». خودش می‌گوید: «آخرین بازی‌ام با لباس پرسپولیس بازی با فولاد بود. بازی تشریفاتی بود چون ما قهرمان لیگ شده بودیم. تماشاچی زیاد آمده بود. قبل از بازی بین طرفداران گل و شیرینی می‌انداختیم که من دیدم در جایگاه استقلالی‌ها ۵، ۶ نفر هستند. رفتم گل و شیرینی را آنجا انداختم. قصدی هم نداشتم ولی یک‌دفعه ۷۰، ۸۰ هزار نفر علیه من شدند. می‌گفتند پروین يادت باشه، مهدی باید بره. تا دقیقه ۳۰ هم شعار می‌دادند تا اینکه پیشانی من شکست و همان جا شعار دادند هاشمی‌نسب با غیرت. گفتم چی شد یک‌دفعه شدید باغیرت؟ همان روز بعد از بازی ساکم را در رختکن جمع کردم و با بچه‌ها خداحافظی کردم. فهمیدم که دیگر جای من در پرسپولیس نیست.»

روزنامه‌ها جریان انتقال را نوشتند اما مدام تکذیب می‌شد اما وقتی خبر ورزشی ساعت ۶:۴۵ برای اولین بار او را با پیراهن استقلال نشان داد که در حال تمرین با بازیکنان استقلال بود هواداران دوا‌تسه پرسپولیسی‌اش با غیظ پوسترش را از روی دیوار اتاق‌های‌شان کردند. نویسنده‌ای در صفحه ورزش روزنامه بهار نوشت: «گوزن‌ها را فراموش کن! قیصر را بی‌خیال شو، دیگر تمام شده، دوران زندگی عشقی، فوتبال با پیراهن همیشگی، تعصب باشگاهی، بی‌خیال، بیا برویم سینما، فیلم اعتراض، ببین حتی مسعود هم عوض شده، تو دیگر دنبال چه هستی؟ روزهای توپ پلاستیکی، پیراهن نایلونی، ای بابا! ول کن، گذشته، بیا ماست و چیپس بزن. اشی مشی بخور! تعصب، همان معصب است دیگر، کشک، زرشک، زندگی دست خالی را نمی‌شود، برادر! ببین حتی آن بازیکن حماسی بازی‌های دیروز کرکری که آنقدر به آبی‌ها گل زده بود، ول کرد و رفت جایی که هی برایش نامه تهدیدآمیز بیايد، رفت دیگر، رفت! پس بیا برویم تیم ما. گوزن‌ها را فراموش کن، فراموش کن گفتم که!» (روزنامه بهار - شماره ۴۶ - ۱۵ تیرماه ۱۳۷۹)

این حرف‌ها فایده نداشت. مهدی هاشمی‌نسب بدترین فحش‌ها را از همان دهان‌هایی شنید که او را چند ماه پیش با شعارهای داغ به اوج آسمان‌ها فرستاده بودند. همه چیز در لحظه رنگ باخت. گلزن‌ترین مدافع تاریخ دربی‌ها حالا می‌خواست دروازه تیم

سابق‌اش را باز کند و این کار را کرد! در آن بازی مشهور ۲-۲. مُشت برومند، برگردان علی کریمی، واروهای ناصر ابراهیمی. کله استیلی! خودش آن یک گل را انگار بیشتر دوست دارد. شاید از غیظ است. غیظ همه آن فحش‌هایی که قرمزها بعد از جدایی‌اش نثار خانواده‌اش کردند. «گلی که به پرسپولیس زدم به اندازه همه آن چهار گل می‌ارزد. بروید از استقلالی‌ها بپرسید. از پرسپولیسی‌ها هم بپرسید. آن چهار گل بیشتر زیر زبان‌شان مزه کرده یا آن گلی که به پرسپولیس زدم بیشتر ناراحتشان کرده... اصلاً بگذارید ماجرا را تمام کنم. پرسپولیس در وجود من مرده!»

او بعد از استقلال برای سایپا، عقاب، ابومسلم و پیام مشهد هم بازی کرد. جایی که با خداداد عزیزی نرد عشق باخت و رفیق شد. دو بازیکنی که زبان سرخ دارند اما مهدی هاشمی‌نسب را با گل‌هایش در دربی‌ها می‌شناسند. با دشنام‌های تلخ. با چشم غره‌هایش به مهاجمانی که می‌خواستند از او رد شوند و با تکل‌هایی که توپ و پا و زمین چمن را با هم شخم می‌زد. با آن بینی عقابی و پیشانی بلندش...

در گفت‌وگویی جنجالی با سایت گل همه حرف‌هایش را زد: «من از پرسپولیس به استقلال رفتم تا همه اشک‌هایی را که برای بردن استقلال و شاد کردن دل هواداران پرسپولیس ریخته بودم، جمع کنم و روز دربی مقابل پرسپولیس با گلی که به آنها زدم، اشک را در چشم تک تک هواداران پرسپولیس بگذارم چون داغ داشتم. همه هم می‌دانند چرا به استقلال رفتم. هیچ احتیاجی به واگویی‌اش هم ندارم. زمانی که من به استقلال گل می‌زدم، هواداران استقلال به آن صورت به من توهین نمی‌کردند اما زمانی که به پرسپولیس گل زدم، پرسپولیسی‌ها برایم شعار رکیک ساختند. می‌گفتند مهدی هاشمی‌نسب (...) بی‌اصل و نصب. من با شرف زندگی کردم و با شرف پول گرفتم. زمانی که به استقلال آمدم، برای سه سال، ۱۰۰ میلیون تومان پول گرفتم اما در هر تیمی بودم، از ملی تا باشگاهی، هیچ‌وقت پاچه‌خواری نکردم، هیچ‌وقت به زور، دست به سینه نبودم، هیچ‌وقت بیخود و بی‌جهت برای رسیدن به منافع و بازی در تیم ملی تعظیم نکردم، فیلم بازی نکردم و سجاده آب نکشیدم. اگر اینها تعریف یک یاغی است به یاغی بودنم می‌بالم. در آن بازی سعی کردم به پرسپولیس گل بزنم، برای آنکه در بازار کرج، هواداران پرسپولیس بعد از رفتن من به استقلال مادرم را به بدترین وجه کتک زدند و همین مانده بود تا چاقویش بزنند و اگر مردم به دادش نمی‌رسیدند، شاید مادرم را از دست می‌دادم. همینطور برادرم را جلوی در خانه‌مان و در چند جای دیگر کرج کتک زدند. من برای پرسپولیسی‌ها چهار گل زده بودم و مزه آن گل‌ها هنوز زیر دندان‌شان است اما من دندان‌هایشان را با آن گل مسواک زدم و بهتر بگویم جرم‌گیری کردم تا مزه‌اش از بین برود.»

